

## اثبات ولایت اهل البیت علیهم السلام بر تمام موجودات از طریق قاعده الواحد\*

عادل فرساد دوست<sup>۱</sup>

سعید بخشی<sup>۲</sup>

رحمان زارع<sup>۳</sup>

### چکیده

ولایت اهل البیت علیهم السلام تاکنون با ادله نقلی فراوانی اثبات شده است؛ اما چیزی که جای خالی آن احساس می شود اثبات ولایت اهل البیت از طریق عقل است. به این صورت که براساس قاعده الواحد اولین صادر از حق تعالی وجود منبسط می باشد؛ وجود منبسط دارای مراتبی است و شامل تمام موجودات از عالم عقل تا عالم ماده می شود. و اولین مرتبه آن نیز براساس قاعده الواحد عقل اول می باشد که واسطه بین حق و خلق یا به عبارت دیگر واسطه فیض بین حق تعالی و دیگر مراتب وجود منبسط می باشد. از آن جایی که حقیقت ولایت به معنای سرپرستی امور می باشد و خداوند امر تدبیر عالم را به واسطه اسم جامع الله به انجام می رساند و انسان کامل مظهر اسم جامع الله می باشد در واقع انسان کامل، تدبیرکننده عالم به اذن الله می باشد؛ در نتیجه یکی از شئون انسان کامل، ولایت بر تمام ما سوی الله است. این مقاله در پی آن است که از طریق قاعده الواحد، ضرورت واسطه فیض و ولایت او بر تمام هستی را اثبات کند.

### واژگان کلیدی

قاعده الواحد، ولایت، انسان کامل، اسم جامع الله، عقل، حقیقت محمدیه.

### مقدمه

اگر بتوان به نحو ضرورت عقلی، ولایت اهل البیت علیهم السلام را اثبات کرد - به این معنا که عقلا باید یک واسطه ای بین حق و خلق باشد که خداوند فیض خود را از طریق آن واسطه به تمام مخلوقات می رساند، و محال است فیض حق تعالی بدون آن واسطه به موجودات برسد و مظهر و مصداق آن واسطه، وجود نوری اهل البیت علیهم السلام یعنی وجود نوری انسان کامل می باشد؛

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۱۴

۱. فارغ التحصیل سطح چهار تخصصی کلام مؤسسه امام صادق علیه السلام قم، ایران (نویسنده مسئول) (adel.farsaddost@gmail.com)

۲. فارغ التحصیل سطح چهار مرکز تخصصی کلام و عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم، ایران (saeid1389ba@gmail.com)

۳. دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه قم، ایران (zare1397@gmail.com)

و انسان کاملی که واسطه فیض بین حق و خلق می باشد، شئونی دارد که از جمله شئون او ولایت و خلافت می باشد؛ یعنی او ولی و خلیفه خدا هست و بر تمام موجودات ولایت دارد. بسیاری از اختلافات بین شیعه و اهل سنت برچیده خواهد شد؛ زیرا با مطلبی که به نحو ضرورت عقلی اثبات شود نمی توان مخالفت کرد. ولایت اهل البیت علیهم السلام بر عالم را به نحو عقلی از طریق «قاعده الواحد» می توان اثبات کرد.

این مقاله در پی آن است که از طریق این قاعده، ضرورت واسطه فیض بین حق و خلق را اثبات کند، که در روایات مختلف از آن به وجود نوری اهل البیت علیهم السلام، وجه الله، و... تعبیر شده است. و ولایت بر تمام موجودات، از جمله شئون واسطه فیض می باشد. بنابراین قبل از شروع بحث لازم است قاعده الواحد تبیین و بررسی شود.

### تبیین قاعده الواحد

برای اثبات اصل قاعده که «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» است، ادله عقلی زیادی اقامه شده است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ج ۷، ۱۸۴-۲۱۰). ریشه قاعده الواحد به قاعده سنخیت برمی گردد. قاعده سنخیت در دو سطح قابل تبیین و توضیح است:

**سطح اول:** در این سطح قاعده سنخیت به معنای «وجود مناسبت بین علت و معلول» است، یعنی از هر علتی، هر معلولی نمی تواند صادر شود، مثلاً آتش نمی تواند علت سرما باشد؛ **سطح عمیق:** این سطح با تأمل فیلسوف در چرایی وجود مناسبت به دست می آید، یعنی به دنبال عامل ایجاد مناسبت مثلاً بین «الف» و «ب» می گردد و با تحلیل عمیق فلسفی در تبیین مناسبت و سنخیت بین علت و معلول و کاوش در بطن هستی شناسی این مسئله به «قاعده معطی شیئی نمی تواند فاقد شیئی باشد» می رسند، یعنی ویژگی های معلول به نحو متناسب با علت، در علت موجود است. اگر شیئی بخواهد شیئی دیگر را اعطا کند باید ظرفیت اعطاء را داشته باشد.

گام اول در طی مسیری که به تثبیت قاعده الواحد منجر می شود، تعمق در قاعده سنخیت است.

### معنای علت واحده در قاعده الواحد

علت واحده را می توان به دو نحوه ملاحظه کرد:

علت واحده، یعنی علتی که هیچ جهت متکثری ندارد و وحدت در آن حکومت شدیدی دارد، مانند خداوند متعال که حتی ترکیب از وجود و ماهیت هم ندارد و ابسط بسائط است.

یک علت، از جهت واحده ملاحظه می‌شود، یعنی از یک شیء از جهت واحده، فرآیند علیتی سر می‌زند.<sup>۱</sup>

علت واحده به هر دو صورت مدنظر است. اگر علت واحده در نظر گرفته شود در فرآیند علیت چند صورت پیدا می‌کند:

صورت اول: دارای معلول واحد است که در این صورت نتیجه‌ای که حکیم به دنبال آن است (اثبات قاعده الواحد) حاصل است.

صورت دوم: دارای معلول متکثر است (منظور از معالیل متکثر، متکثر عرضی است نه طولی، زیرا معالیل متکثر طولی با قاعده الواحد تنافی ندارد).

کثیر عرضی، خود دو نوع است:

نوع اول: کثرت عرضی به جهت واحده‌ای برمی‌گردد که از همین جهت واحده با علت ارتباط دارد؛ در این صورت نیز با قاعده الواحد سازگار است، چون علت واحده، یک شیء را پدید آورده که در دورن خود متکثر است.

نوع دوم: کثرت عرضی به جهت واحده بر نمی‌گردد و متباین بالذات از یکدیگر هستند. در این صورت با توجه به قاعده سنخیت و مناسبت بین علت و معلول، اگر معالیل کثیره، متباین به تمام ذات باشند؛ نتیجه این خواهد شد که علت واحده نباید علت واحده باشد، یعنی علت واحده یا باید کثیر باشد یا دارای جهات کثیره باشد، و این خلاف فرض و باطل است؛ در نتیجه از علت واحده یا باید یک معلول صادر شود و یا معالیل کثیره در طول هم و یا معالیل کثیره عرضی که به جهت واحد بر می‌گردند و این مفاد قاعده الواحد می‌باشد.<sup>۲</sup>

### اولین مخلوق

اولین مخلوق نمی‌تواند جسم و جسمانی باشد؛ زیرا مبدأ اول به خاطر بساطتش هیچ کثرتی در آن نمی‌باشد در حالی که هر جسمی مرکب از دو جزء است (ماده و صورت) پس براساس قاعده الواحد مبدأ اول نمی‌تواند مبدأ بی‌واسطه باشد الا برای معلول واحد بسیط. پس جسم

۱. منظور از جهت واحده، آن جهت واحده‌ای است که در راستای معلولیت است و از آن جهت واحده معلولیت تامین می‌شود و الا جهات دیگری که در علت وجود دارد، مانند این که همه موجودات از یک جهت شیء هستند اینها در بحث مدنظر نیستند و فقط جهت واحده‌ای که از آن جهت واحده، فرآیند علیت شکل می‌گیرد مدنظر است، چون فیلسوف مخالفتی ندارد که از علت واحده معلول واحدی سر بزند که در درون خود متشکل از بخش‌هایی باشد و فقط باید جهت صدور آن از علت، واحد باشد.

۲. در شرح و توضیح قاعده الواحد از شرح بدایة الحکمة، علی امینی نژاد استفاده شد (امینی نژاد، ۱۳۹۹ ش: ۲۱-۲۵).

نمی‌تواند معلول بی‌واسطه حق تعالی باشد بلکه معلول اول جوهری است بسیط و مجرد (طوسی، ۱۳۷۵ش: ج ۳، ۷۸۷).

عموم فلاسفه قائلند اولین صادر براساس قاعده الواحد، عقل اول است اما ملاصدرا همانند عرفا قائل است، براساس قاعده الواحد اولین صادر «وجود منبسط» است.

أول ما نشأ من الوجود الواجبي... هو الموجود المنبسط... (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ج ۲، ۳۳۱)

اولین چیزی که از حق تعالی نشأت می‌گیرد همان وجود منبسط است؛ زیرا احدیت حق تعالی، منشأ بساطت وجود منبسط است و واحدیت حق تعالی منشأ کثرات در وجود منبسط است پس پاک و منزه است خدایی که وحدت را به وحدت ربط داد و کثرت را به کثرت، و اگر بین علت و معلول تناسب و سنخیت نبود تأثیر و ایجاد می‌نمود.<sup>۱</sup>

### شمولیت وجود منبسط بر تمام اشیا

وجود منبسط - که از آن «نفس رحمانی» و «رحمت واسعه حق تعالی» نیز تعبیر کرده‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۲ش: ۱۰) - وجودی است که شامل تمام اشیا می‌شود:

وجود منبسط، وجود مطلق است که عمومیت دارد؛ اما عمومیت اش به نحو کلی مفهومی نیست، بلکه به نحو کلی سعی است و وحدت اش وحدت عددی نمی‌باشد؛ زیرا آن انبساط دارد بر هیاکل ممکنات و الواح ماهیات و منضبط در وصفی خاص نیست و منحصر در حد معینی از قدم و حدوث و تقدم و تأخر و کمال و نقص و علت و معلولیت و... نیست بلکه آن به حسب ذاتش بدون انضمام شیء دیگری متعین است به جمیع تعینات وجودیه و تحصیلات خارجیه بلکه حقائق خارجیه از مراتب وجود منبسط و انحاء تعینات و تطورات آن منبعث می‌شوند (همان: ۳۲۸).

بنابراین قاعده الواحد نه تنها قدرت حق تعالی را محدود نمی‌کند، بلکه عظمت قدرت خداوند را بیشتر ملموس می‌کند، که چگونه با یک اراده، موجودی خلق می‌کند که شامل تمام ممکنات در همه مراتب وجود می‌شود. و این مفاد آیه «و ما امرنا الا واحده» (قمر: ۵۰) می‌باشد. قاعده الواحد در بستر وجود منبسط نیز جاری می‌شود؛ یعنی اولین مرتبه از وجود منبسط براساس این قاعده عقل اول است و مابقی مراتب از مجرای عقل اول خلق شده‌اند. بنابراین

۱. «فالأحدية الواجبية منشأ الوجود المطلق و الواحدية الأسمائية إله العالم وجودا و ماهيته فسبحان من ربط الوحدة بالوحدة و الكثرة بالكثرة و إلا لم يكن بين المؤثر و المتأثر مناسبة و هو ينافي التأثير و الإيجاد» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ج ۲، ۳۳۳).

عقل اول، اولین مرتبه از وجود منبسط در عالم مخلوقات می باشد؛ زیرا وجود منبسط وجودی است که شامل تمام عوالم و اشیاء - از عالم عقل تا عالم ماده - می شود. و عالم عقل اولین عالم از عوالم وجود می باشد.

وجود منبسط از صقع ربوبی شروع می شود لذا به آن مخلوق نمی گویند، بلکه به آن «اولین صادر» می گویند. و به عقل اول، «اولین مخلوق» می گویند؛ زیرا بحث خلق در آموزه های دینی، تنها در ساحت تعینات خلقی مطرح است که خارج از صقع ربوبی است (یزدان پناه، ۱۳۹۱ش: ۵۶۰-۵۶۲).

### ضرورت وجود واسطه فیض بین حق و خلق

با توجه به مطالبی که گذشت براساس قاعده الواحد باید حتما واسطه ای بین حق و خلق باشد تا فیض را از حق تعالی بگیرد و به مخلوقات برساند که آن واسطه - با توجه به روایاتی که در ادامه می آید - در قوس نزول، وجود نوری اهل البیت علیهم السلام می باشد (اول ما خلق الله نوری).

سپس در قوس صعود در سفر سوم از اسفار اربعه سلوکی یعنی «سفر من الحق الی الخلق بالحق» با وجود منبسط متحد می شود آن جا که پس از حقانی شدن، به سوی خلق باز می گردد و در تک تک مراحل عالم، همچون عالم عقل، عالم مثال و ماده حضور می یابد؛ حضوری از نوع حق الیقینی. در واقع انسان کامل خود همان مراحل است. به این ترتیب، گویا تمام عالم چیزی جز کالبد انسان کامل نیست؛ همان گونه که حق تعالی در تمام ساحت ها سریان دارد، انسان کامل - که واسطه فیض می باشد - نیز در تمام مراتب به نور حق تعالی سریان دارد. به بیان دیگر، وقتی انسان کامل - در سفر سوم سیر و سلوک - تا تعیین اول صعود کرد، با نفس رحمانی متحد می شود و با سریان آن، در تمام مراحل سریان می یابد (همان: ۶۲۹).

در توضیح مطلب فوق باید گفت: تنها یک موجود است که با فرارفتن از ساحت خلق، به صقع ربوبی راه می یابد که همان انسان کامل است. انسان کامل با دست یابی بدان مقام، تعلق خویش به ساحت خلق را از دست نمی دهد، بلکه شامل جهات خلقی و حقی می شود. به همین خاطر مانند واسطه ای عمل می کند که فیض وجودی و ظهوری حق را از جانب حقی دریافت می دارد و به جانب خلق عطا می کند. به همین دلیل عارفان می گویند پیش از وجود انسان کامل، عالم همچون کالبدی است که آمادگی پذیرش روح را دارد. بنابراین، در واقع عالم تنها با وجود انسان کامل پابرجاست. از سوی دیگر، همان طور که بدن با قطع ارتباط روح از آن، می میرد، با رخت بر بستن انسان کامل از ساحت عالم نیز، قیامت کبری برپا می شود و بساط

عالم برچیده می‌گردد (همان: ۶۰۵-۶۰۶). چنانچه در روایت آمده است:

لو خلت الارض طرفة عين من حجه لساخت بأهلها (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲۳، ۲۹)؛  
اگر زمین یک چشم به هم زدن، از حجت (انسان کامل) خالی شود تمام اهل خود را  
فرو خواهد برد.

عارفان نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند، جامی در مورد این که انسان کامل واسطه فیض  
بین حق و خلق می‌باشد بیان می‌کند انسان کامل حقیقی، همان برزخ میان وجوب و امکان و  
آینه جامع میان صفات و احکام قدم و صفات محدثات است... او واسطه میان حق و خلق  
است و به واسطه او و مرتبه او، فیض و مدد حق - که سبب بقای ما سوای حق است - به تمام  
عالم از بالا تا پایین می‌رسد. و اگر نبود انسان کامل از جهت برزخیتی که بین حق و خلق دارد،  
هیچ یک از اجزای عالم مدد وحدانی الهی را به خاطر بی‌مناسبتی نمی‌توانست قبول کند در  
نتیجه به دلیل نرسیدن فیض به او، فانی می‌شد. او ستون آسمان‌ها و زمین است به همین  
خاطر با رحلت وی از زمین، نظام آن از بین می‌رود و زمین به غیر زمین تبدیل می‌شود (جامی،  
۱۳۷۰ش: ۹۷).

بنابراین، خداوند متعال جز به واسطه انسان کامل تجلی نمی‌کند و هنگام رفتن انسان  
کامل، امدادی که موجب بقاء وجود و کمالات دنیا باشد، قطع می‌شود (همان).  
ابن عربی نیز در این زمینه می‌گوید انسان کامل حافظ خلق خداوند است، همان‌طور که با  
مهر پادشاه از خزائن محافظت می‌شود، پس مادامی که مهر پادشاه باشد، کسی جرأت نمی‌کند  
آن را بدون اجازه وی باز کند. بنابراین خداوند او را جانشین خود در زمین قرار داده است پس  
پیوسته عالم محفوظ است مادامی که انسان کامل در آن حضور داشته باشد (جندی، ۱۴۲۳ق:  
۱۷۶).

قیصری در توضیح این عبارت ابن عربی بیان می‌دارد؛ از آن جایی که حق تعالی در آئینه  
قلب انسان کامل تجلی می‌کند، پس انوار از قلب او به تمام عالم منعکس می‌شود؛ پس عالم به  
واسطه رسیدن آن فیض، باقی است؛ در نتیجه تا وقتی که این انسان در عالم موجود است،  
عالم به واسطه وجود وی و تصرفش در عوالم علوی و سفلی باقی خواهد بود (قیصری،  
۱۳۷۵ش: ۳۵۹).

### تطبیق «وجود منبسط» و «عقل» با وجود اهل البیت علیهم‌السلام

پس روشن شد که اولین صادر از حق تعالی وجود منبسط می‌باشد که اولین مرتبه آن عقل

می باشد از طرفی روایات متعددی از اهل البیت علیهم السلام داریم که منطبق بر وجود منبسط و عقل می باشد که به برخی از آنها اشاره می شود:

روایات مستفیض دلالت دارند که امام، نقش فاعلی در هستی دارد از جمله در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام در باب زیارت امام حسین علیه السلام آمده است که:

... و به توسط شما شدائد و سختی ها را خدا دور می نماید، به واسطه شما، خداوند می گشاید و ختم می نماید، و به واسطه شما، آنچه را که بخواهد محو کرده و ثابت می نماید، ... به واسطه شما، زمین درختانش را می رویاند، به واسطه شما، درختان میوه می دهند، به واسطه شما، آسمان باران می بارد، به واسطه شما، غم و اندوه را خداوند بر طرف می کند، به واسطه شما، خداوند باران رحمتش را می بارد، به واسطه شما، زمینی که ابدان شما را در خود دارد مستقر می باشد، و به واسطه شما کوه ها بر پایه های خود مستقر و مستحکم هستند، اراده حق تعالی در تقدیر امور بر شما فرود می آید، و از بیوت شما صادر می گردد... (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش: ۱۹۷-۱۹۸، ج ۲).<sup>۱</sup>

شبهه برخی از این تعابیر در زیارت معتبره جامعه کبیره و روایات متعدد نیز به چشم می خورد (ابن بابویه، ۱۳۷۸ ق: ج ۲، ۲۷۶).  
نکاتی در این روایت حائز اهمیت است:

۱. حدیثی آبی و علی بن الحسین و محمد بن الحسن رحمهم الله جمیعا عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن الحسن بن راشد عن الحسین بن ثوبیر بن ابي فاختة قال: كنت أنا و یونس بن زلییان و المفضل بن عمر و ابوسلمة السراج جلوسا عند ابي عبد الله عليه السلام «... من أراد الله بدأ بكم [من أراد الله بدأ بكم من أراد الله بدأ بكم] - بكم یبین الله الکذب و بكم یباعد الله الزمان الکلب و بكم فتح الله و بكم یختم الله و بكم یمحو الله أشجارها و بكم تخرج الأرض [الأشجار] أثمارها و بكم تنزل السماء قطرها و رزقها - و بكم یکشف الله الکرب و بكم ینزل الله الغیث و بكم تسبیح الله الأرض التي تحمل أبدانکم و تستقل جبالها علی مراسیها إرادة الرب فی مقادیر أموره تهبط إلیکم و تصدر...».

همین روایت را کافی با این سند نقل کرده کافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ۵۷۵، ح ۲؛ عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن الحسین بن ثوبیر قال: «...».

بررسی سند: تا أحمد بن محمد بن عیسی همه از اجلاء و بزرگان هستند؛ القاسم بن یحیی عن الحسن بن راشد، نجاشی او را پسر حسن بن راشد دانسته که و طریق خود را به کتاب او بیان و ایشان را تضعیف نکرده هر چند توثیق و مدح نیز ننموده رک: رجال النجاشی، ص ۳۱۶ اما از نظر آیت الله شبیری روایات او قابل اعتماد است (رک: نرم افزار درایة النور) و برای توثیق الحسین بن ثوبیر بن ابي فاختة رک: رجال النجاشی، ص ۵۵. در اعتبار سندی روایت همین بس که این روایت دارای شهرت روایی بوده و سه کتاب از کتب اربعه این روایت را نقل نموده اند رک: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۵؛ تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج ۶، ص ۵۴ علاوه بر این که روایت به این مضمون زیاد است رک: الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۴۴؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص ۴؛ التوحید (للسدوق)، ص ۱۵۱، ح ۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۱۳؛ عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶؛ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۱۴؛ کتاب المزار - مناسک المزار (للمفید)، ص ۱۱۱؛ المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص ۲۴۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۷.

این که در روایت، با «باء» سببیت («بکم»)، امور فوق را به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهد، این امر حاکی از نقش فاعلی آنان در این زمینه است چراکه به حسب ظاهر روایت، نزول باران، رویش گیاهان و... را به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهد هرچند احتمال اراده معنای غایی (أی لأجلکم یعنی به خاطر شما...) از عبارت مذکور وجود دارد ولی خلاف ظاهر است و به راحتی نمی‌توان از ظاهر روایت دست برداشت.

جمله «بکم فتح الله و بکم یختم» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۶۱۵) از این تعبیر با توجه به روایت «اول ما خلق الله نوری» و با توجه به قاعده الواحد، می‌توان عبارت (بکم فتح الله) را این گونه معنا کرد:

خدا به وسیله شما خلقت را آغاز کرد؛ یعنی خدا از طریق شما خلقت را آغاز کرد، اولین مخلوق شما بودید و مخلوقات بعدی به واسطه شما خلق شدند.

و اما قسمت دوم عبارت (بکم یختم) در مورد این عبارت هم گذشت که روح انسان کامل - که مصداق اتم آن اهل البیت علیهم السلام می‌باشند - در سفر سوم از سفرهای چهارگانه سلوکی با «وجود منبسط یا نفس رحمانی» متحد می‌شود و چون نفس رحمانی روح عالم هست و با روح انسان کامل متحد است در واقع تمام عالم به مثابه کالبدی برای روح انسان کامل هست که فیض را از حق می‌گیرد و به خلق می‌رساند؛ لذا با رفتن انسان کامل فیض‌رسانی به مخلوقات منقطع می‌شود، در نتیجه عالم از بین می‌رود. چنانچه در روایت آمده است که وقتی زمین خالی از وجود دوازده حجت الهی خالی شود اهلش را از بین می‌برد و به آنها مهلت نمی‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۵۳۴). بنابراین «و بکم یختم» را می‌توان این گونه معنا کرد: و به وسیله شما خلقت را خاتمه می‌دهد.

روایات فراوانی وجود دارد که می‌گویند «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ يَوْمًا بِإِلَامٍ مِنَّا، لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» (همان)<sup>۱</sup> یعنی اگر زمین خالی از امام و حجت باشد اهلش را فرو می‌برد. هرگز زمین

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي وَأَنْتَ عَشْرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرَّ الْأَرْضَ بِغَيْبِي أَوْ تَادَهَا وَجِبَالَهَا بِنَا أَوْ تَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِنْتَا عَشْرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يَنْظُرُوا.

سند روایت بدین شرح است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَنِ أَبِي سَعِيدٍ الْغَضْفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ تَابِطٍ عَنْ أَبِي الْجَازُودِ... مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى اسْتَدَّ كَلِينِي وَ دَر مَجَامِعِ رَجَالِي تَوْثِيقُ شَدَه. وَ مَرَادُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ اسْتَدَّ كَلِينِي وَ دَر مَجَامِعِ رَجَالِي تَوْثِيقُ ر.ك: رَجَالِ النَّجَاشِيِّ، ص ۳۴۸ بَرَاءِ تَوْثِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ر.ك: رَجَالِ النَّجَاشِيِّ، ص ۳۳۴ بَرَاءِ تَوْثِيقِ أَبِي سَعِيدٍ الْغَضْفُورِيِّ مِنْ نَظَرِ آيَاتِ اللَّهِ شَبِيرِي رَوَايَاتِ أَوْ قَابِلِ اعْتِمَادِ اسْتَدَّ (ر.ك: نَرَمِ افْزَارِ دَرَايَةِ النَّوْرِ) بَرَاءِ تَوْثِيقِ عَمْرِو بْنِ تَابِطٍ ر.ك: هَمَانُ؛ بَرَاءِ تَوْثِيقِ أَبِي الْجَازُودِ ر.ك: مَعْجَمِ رَجَالِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص ۳۲۱ - ۳۲۶. عِلَاوَهُ بَرَاءِ رَوَايَاتِ دَرِ اِيْنِ بَارِهِ مَسْتَفِيضٍ وَ دَرِ كِتَابِ كَافِي نَقْلِ شَدَه اسْتَدَّ. رَوَايَاتِ بَهِ اِيْنِ مَضْمُونِ فِرَاوَانِ اسْتَدَّ. ر.ك: كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ، ج ۱، ص ۲۰۷؛ كِتَابِ الْمَزَارِ - مَنَاسِكِ الْمَزَارِ (لِلْمَقِيدِ)، ص ۱۱۱؛ بِصَائِرِ الدَّرَجَاتِ فِي فِضَائِلِ آلِ



بدون حجت نمی تواند باشد وجود اهل بیت مایه سکون و عدم اضطراب زمین (همان: ج ۱)، (۱۹۶) و در نهایت مایه امنیت و امان اهل زمین است (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۰۷؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۳۱۷) و این همان نقش فاعلی امام و واسطه فیض بودن ایشان در هستی است که وجودش سبب ادامه فیض از ناحیه خداوند بوده و عدمش موجب انقطاع فیض و در نتیجه نابودی هستی است.

در روایتی از امام جواد علیه السلام می خوانیم:

همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید، آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت... (کلینی، ۱۳۶۹ش: ج ۲، ۳۲۷).<sup>۱</sup>

و یا در تعبیر دیگری از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم «اول ما خلق الله نوری»: بیان شد

محمد صلی الله علیه و آله ج ۱، ص ۴۸۹: الإمامة و التبصرة من الحيرة، النص، ص ۳: الإحتجاج علی أهل اللجاج (للمطرسی)، ج ۲، ص ۳۱۷ و ...

۱. كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَأَجْرَبْتُ الْخِطَابَ الشَّيْعَةَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَّفِعِدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يَجُودُونَ مَا يَشَاءُونَ وَيَخْرَمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الذِّبَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَثَمَهَا مُجِقٌّ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ (الكافي ط - الإسلامية)، ج ۱، ص (۴۴).

سند روایت بدین شرح است: الخسین بن محمد الأشعری عن مَعْلَى بن مُحَمَّدٍ عن أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بنِ إِدْرِيسَ عن مُحَمَّدِ بنِ سِتَّانٍ قَالَ: ...

برای توثیق مَعْلَى بن مُحَمَّدٍ ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۵۸؛ بقیه سند نیز غیر از عَبْدِ اللَّهِ بنِ إِدْرِيسَ که مجهول است، توثیق دارند اما با توجه به اعتبار کتاب کافی و احادیث موید دیگر مضمون این روایات که اولین مخلوق بودن پیامبر و خاندانش باشد، قابل پذیرش است در این جا چند دسته حدیث با طرق مختلف وجود دارد: احادیثی (۷ روایت) که می گویند پیامبر اولین کسی بود که پیش از انبیا در عهد الست جواب «بلی» گفت ر.ک: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص ۱۹-۲۶؛ دسته دوم احادیثی (۴ روایت) که می گویند پیامبر و اهل بیت قبل از آدم و زمین و ... خلق شده بود ر.ک: الخصال، ج ۲، ص ۶۴۰؛ معانی الأخبار، النص، ص ۳۰۶؛ الأمالی (للمطوسی)، النص، ص ۱۸۳؛ کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۱، ص ۲۹۶.

روایت دیگری شبیه روایت محل بحث نقل شده هر چند از نظر سندی قابل خدشه است اما از نر محتوایی صریح است و من کتاب الواحده: زوی عن مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَطْرُوشِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بنُ مُحَمَّدِ الْبَجَلِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ خَالِدِ الْبَزْجِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بنُ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بنِ حَمِيدٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَقَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةِ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا صَوِّ خَلْقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةِ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَيْدَانِنَا، فَتَخَنَ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ، فَبِنَا اخْتَجَّ عَلَى خَلْفِهِ، فَمَا زِلْنَا فِي ظِلَّةِ حَضْرَاءِ حَيْثُ لَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ، وَ لَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ، وَ لَا عَيْنَ تَطْرَفُ، نَعْبُدُهُ وَ نَقْدِسُهُ وَ نُسَبِّحُهُ، وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ (مختصر البصائر، ص ۱۳۱).

۲. این روایت در بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ج ۱۵، ص ۲۴؛ ج ۲۵، ص ۲۲؛ ج ۵۴، ص ۱۷ نقل شده است هر چند از نظر سندی

براساس قاعده الواحد اولین مخلوق «عقل اول» می باشد، در این روایت پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: اولین مخلوق نور من است؛ پس این نتیجه به دست می آید که «عقل اول» همان «وجود نوری» پیامبر گرامی اسلام ﷺ می باشد. و از آن جایی که در روایات آمده است: «الأئمة من نور واحد» (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۹۳)، فهمیده می شود که عقل اول همان وجود نوری اهل البیت ﷺ می باشد.

در زیارت جامعه کبیره در خطاب به ائمه ﷺ می خوانیم: «ان ذکر الخیر کنتم اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و معدنه» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۶۰۹؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸ق: ج ۲، ۲۷۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ۹۵؛ ابن مشهدی، ۱۴۱۹ق: ۵۳۳) هرجا خیری هست اول و آخر و ریشه و شاخه و سرچشمه و جایگاه و نهایتش شمائید. در این عبارت، صراحتاً واسطه فیض بودن مقام اهل البیت ﷺ مورد تأکید قرار گرفته است؛ یعنی هر خیری به هر مخلوقی بخواهد برسد از مجرای شما باید باشد و این همان مفاد قاعده الواحد است که می گوید واسطه بین حق و خلق، باید یک موجود بسیط (عقل یا نور اهل البیت ﷺ) باشد.

در دعای ماه رجب در اوصاف ائمه ﷺ می خوانیم:

لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ، فَتَقُهَا وَرَتَّقُهَا بِيَدِكَ، بَدُّهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ، أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ، وَمُنَاةٌ وَأَزْوَادٌ، وَحَفَظَةٌ وَرُؤَادٌ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاكِ وَأَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (طوسی، ۱۴۱۱ق «ب»: ج ۲، ۸۰۳؛ ابن طاووس، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ۶۴۶)

بین تو و آنها هیچ فرقی نمی باشد الا این که آنان بندگان و مخلوقات تو می باشند، باز و بسته

ضعیف است ولی از نظر محتوایی صریح در مطلب می باشد.

۱. سند روایت بدین شرح است: حدثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمته الله و محمد بن أحمد السنانی و علی بن عبدالله الوراق و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتب قالوا حدثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی و أبوالحسین الأسدی قالوا حدثنا محمد بن إسماعیل المکی البرمکی قال حدثنا موسی بن عمران النخعی قال: قلت لعلی بن محمد. علامه مجلسی رحمته الله درباره درستی سند و متن زیارت جامعه می گوید: «انها اصح الزیارات سندا وافصحها لفظا وابلغها» معنی: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۹، ص ۱۴۴ علاوه بر این که از نظر مرحوم شیخ صدوق به قرینه شهادت وی در ابتدای کتاب من لا یحضر مبنی بر صحت و اطمینان به احادیثی که در این کتاب نقل می کند، این روایت صحیح می باشد. از سوی دیگر زیارت مذکور مورد اعتماد بزرگانی چون شیخ طوسی، ابن مشهدی و غیره بوده. علاوه بر این در کتاب مزار ابن المشهدی زیارت دیگری برای امیرمؤمنان نقل می کند که در موارد زیادی با جامعه کبیره اشتراک دارد (رک: المزار الکبیر لابن المشهدی)، ص ۲۴۴ به گونه ای که می توان ادعای شهرت روایی نمود و از نظر برخی از کسانی که در امور سندی سختگیرند، زیارت مذکور معتبر است رک: نرم افزار درایة النور، کتاب تهذیب الاحکام. نیز برای اطلاعات بیشتر رک: مقاله آیا زیارت جامعه کبیره به لحاظ سندی مورد پذیرش است؟

<http://www.valiasr-aj.com/persian/shownews.php?idnews=10083>

شدن کارشان بدست توست، آغازشان از تو و بازگشت آنان به سوی توست، آنان بازوان و گواهان و بخشندگان و نگهداران و بازرسان هستند به وسیله ایشان آسمان و زمین را پر کردی تا ظاهر شد که هیچ الهی به جز تو نمی باشد.

سند روایت معتبر است هرچند خالی از اشکال نیست.<sup>۱</sup>

براساس روایت فوق می توان گفت: منظور از فراز آخر (فبهم ملأت...) این است:

به وجود ایشان که در تمام هستی ساری است تمام کثرات منتهی می شود به بیان دیگر اتحاد همه مخلوقات به وجود منبسط برمی گردد که روح امام با آن متحد هست.

«نحن وجه الله» (صفار، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۶۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۱۴۳؛ ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ۱۵۰):<sup>۲</sup> در قرآن کریم خداوند متعال می فرماید: «فاینما تولوا فثم وجه الله» (بقره: ۱۱۵) به هر طرف که رو کنید پس آن جا وجه الله می باشد؛ به نظر می رسد وجه الله یک وجود گسترده ای است که تمام هستی را فرا گرفته و از آن جایی که وجود منبسط نیز این چنین است پس می توان احتمال داد که وجه الله همان وجود منبسط باشد که مظهر آن اهل البيت عليهم السلام می باشند؛ زیرا از امام باقر و امام صادق عليهما السلام نقل شده که فرمودند: نحن وجه الله. در آیه دیگری از قرآن آمده است: «کل شیء فان و یبقی وجه ربک» (الرحمن: ۲۶-۲۷) هر چیزی فانی می شود به جز وجه رب، که باقی می ماند. که این جا هم می توان احتمال داد منظور از «وجه رب» همان وجود منبسط است که با فناء مخلوقات فانی نمی شود.<sup>۳</sup> البته دلیل قطعی عقلی نمی توان آورد که «وجه الله» همان «وجود منبسط» باشد؛ اما با توجه به این که وجود منبسط یک وجود گسترده و فراگیر می باشد و در آیه هم فرموده «هر طرف که رو کنید وجه الله را آن جا می یابید» و با توجه به عبارت «فبهم ملئت سمائك و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت» از فراز آخر حدیث قبل، این احتمال تقویت می شود.

در توقیع شریف از امام زمان عليه السلام نقل شده است که فرمود: «نحن صنایع ربنا و الخلق بعد

۱. سند روایت بدین شرح است: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مِمَّا حَرَجَ عَلَيَّ يَدَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ بْنِ سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ مَا حَدَّثَنِي بِهِ جُبَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَتَبْتُهُ مِنَ التَّوْقِيعِ. برای توثیق ابن عباس رک: تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۷، ص ۳۹۲. اما هرچند جبیر بن عبدالله مجهول است ولی به دلیل جایگاه علمی ابن عباس و نقل آن، می تواند چنین ضعفی را تا حدی جبران نماید.

۲. این روایت به دلیل کثرت طرق و نقل در کتب معتبری چون کافی و تفسیر قمی و بصائر، دارای اعتبار است.

۳. وجود منبسط وجود گسترده ای است که از تعیین اول تا عالم ماده را دربر می گیرد؛ حصه ای از وجود منبسط که تعیین اول و ثانی را شامل می شود، جهت وجوبی دارد و حصه ای که تعیینات خلقی را دربر می گیرد، جهت امکانی دارد (رک: سید پدالله یزدان پناه، مبانی و اصول عرفان نظری، ص ۵۵۲) لذا می توان گفت که جهت وجوبی وجود منبسط با فناء مخلوقات فانی نمی شود.

صنائعنا» (طوسی، ۱۴۱۱ق «الف»، ۲۸۵؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۴۶۷) <sup>۱</sup> «صنع» در لغت به معنای انجام دادن و ساختن می باشد (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۳، ۵۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۸، ۲۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۳۰۴). ابن اثیر می گوید:

رجل صَنَعَ وامرأة صَنَعٌ، إذا كان لهما صَنَعَةٌ يعملانها بأيديهما (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۳، ۵۶)؛

به مرد صنع و به زن صناع می گویند، هنگامی که صنعتی داشته باشند که با دستان شان می سازند.

راغب در *مفردات* نیز صنع را به معنای ساختن طور شایسته معنا می کند: در قرآن آمده ﴿و اصنع الفلك﴾ (هود: ۳۸) کشتی را به نحو شایسته بساز. ﴿صنع الله الذي أتقن كل شيء﴾ (نمل: ۸۸) خداوند به نحو شایسته هر چیزی را ایجاد کرد و اتقان بخشید (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ش: ۴۹۳).

در این روایت که نوشته ای است از امام زمان علیه السلام به یکی از شیعیان، حضرت بیان می کند ما ساخته شده به طور شایسته، از حق تعالی هستیم و تمام مخلوقات به واسطه ما به نحو شایسته، ساخته شده اند. به نظر می آید محتوای این روایت منطبق است با محتوای قاعده الواحد؛ یعنی چنانچه گذشت طبق مفاد قاعده الواحد اولین مخلوق که همان عقل اول است، مخلوق بی واسطه حق تعالی است و دیگر مخلوقات، به واسطه او خلق شده اند. یعنی وجود ائمه علیهم السلام منطبق است با عقل اول.

ممکن است گفته شود شاید معنای حقیقی صنع اراده نشده باشد و صنع به معنای پرورش و تربیت باشد؛ در جواب گفته می شود: این صرفاً یک ادعای بدون دلیل است و وقتی قرینه ای نداشته باشیم نمی توانیم از معنای حقیقی لفظ عدول کنیم. علاوه بر این که اگر به معنای تربیت هم باشد، تربیت در قسمت دوم روایت (والخلق بعد صنایعنا) نمی تواند به معنای تربیت تشریحی باشد - زیرا تربیت تشریحی مخصوص موجوداتی است که اختیار دارند - بلکه باید به معنای تربیت تکوینی باشد و تربیت تکوینی ملازم با خلق می باشد. همچنین در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أنا من الله و الكل مني» (حافظ برسی، ۱۴۲۲ق: ۴۴) البته سند این روایت ضعیف است؛ اما به عنوان شاهد و تأیید معنای حقیقی روایت قبلی

۱. شبیه این تعبیر در نهج البلاغه از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است: «... فَأَنَا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا...» (نهج البلاغه (للصبحی صالح، ص ۲۸۶) روایت مذکور از نظر سندی قابل خدشه است ولی به عنوان شاهد و موید می توان از آن استفاده کرد.

می‌توان از آن استفاده کرد.

در دعای شریف ندبه در خطاب به امام زمان عجل الله فرجه می‌گوئیم: «أین السبب المتصل بین الارض و السماء» (ابن مشهدی، ۱۴۱۹ق: ۵۸۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۹۹، ۱۰۷) <sup>۱</sup> معنای ظاهری روایت این است: سبب متصل (واسطه فیض) بین زمین و آسمان کجاست؛ اما از آن جایی که «ارض» خصوصیتی ندارد که فیض مخصوص آن باشد، می‌توان احتمال داد که منظور از «ارض» مخلوقات باشند و مراد از «سما» عالم اله باشد؛ زیرا سما خود مخلوق است و نمی‌تواند فیضی به چیزی برساند.

در نتیجه عبارت فوق را می‌توان این‌گونه معنا کرد: کجاست آن واسطه‌ای که مخلوقات را به عالم اله متصل می‌کند؛ یعنی کجاست آن واسطه فیض بین مخلوقات و حق تعالی. در ادامه خواهد آمد که انسان کامل مظهر اسم جامع الله می‌باشد لذا لازم است توضیحاتی در مورد این اسم بیان شود:

### اسم جامع «الله»

نخستین و کلی‌ترین اسمی که در سلسله تعیین ثانی <sup>۲</sup> قرار می‌گیرد و همه اسماء، حتی اسمای چهارگانه <sup>۳</sup> تجلی آن‌اند و از آن ناشی می‌شوند، اسم جامع الله است. در حقیقت، اسم الله همان

۱. نیز در زیارت دیگری به نقل از سیدین طاوس همین تعبیر نقل شده رک: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۹، ص ۸۶. سند دعای ندبه: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْخُسَيْنِ بْنِ شَفِيَّانِ الْبَزْؤَفَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَذَا الدُّعَاءَ، وَ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَجَّلَ فَرَجَهُ وَ فَرَجَنَا بِهِ، وَ يَسْتَحَبُّ أَنْ يَدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ: هِرْجَنْدِ دَعَايِ نَدْبَةِ اَزْ نَظَرِ سِنْدِي مَحَلِّ بَحْثِ وَ اَشْكَالِ اسْتِ زَبْرًا بِه صَوْرَتِ مَرْسَلِ نَقْلِ شَدِهْ اَمَا عِلَامَهْ مَجْلِسِي دَرِ كِتَابِ زَادِ الْمَعَادِ، مِفْتَاحِ الْجَنَانِ، ص ۳۰۳ سِنْدِ اَنْ رَا مَعْتَبِرِ مِي دَانْدِ وَ قَائِلِ اسْتِ: وَ اَمَّا دُعَاءُ التُّذِيَةِ الْمُشْتَمَلِ عَلَيَّ الْعَقَائِدِ الْحَقِّيَّةِ وَ التَّأْسُفِ عَلَيَّ غَيْبِيَّتِهِ فَمَرْوِي بِسِنْدٍ مُعْتَبَرٍ عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عليه السلام ر.ك: زادالمعاد، مفتاح الجنان، ص ۳۰۳ همچنین در روایت دیگری ائمه به عنوان اسباب عالم معرفی می‌شوند عن أبي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ تَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ نَحْنُ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۷ به طور کلی این دسته از روایات خالی از اشکال سندی نیستند.

۲. ذات حق تعالی دارای تنزلاتی است از حیث علمی که به آن «تعیینات حقی» می‌گویند. و همچنین دارای تنزلاتی است از حیث خلقی که به آن «تعیینات خلقی» می‌گویند. که به اعتبار آن تنزلات متعلق ادراک و کشف و شهود می‌گردد؛ چرا که ذات حق پیش از تنزلات، هیچ نسبتی با خلق نداشته و مشهود و مکشوف احدی قرار نمی‌گیرد. و اول مراتب تنزلات ذات -علماء- تنزل حق است به شأن کلی (تعیین اول) بر وجه کلی؛ یعنی علم حق به ذات خود به نحو اجمالی بدون امتیاز شئون از یکدیگر. و بعد از آن تنزل ذات است به تفصیل این شأن کلی؛ به این صورت که حق تعالی خود را به همه شئون الهیه و کونیه ازلیه ابدیه که در آن شأن کلی (تعیین اول) اندراج داشتند؛ به تفصیل بداند یکی بعد از دیگری که به آن «تعیین ثانی» می‌گویند (ر.ک: جامی، اشعة اللمعات، ص ۳۴-۳۵).

۳. در ادامه این اسما بیان می‌شود.

توجه ایجادی و تعیین مبدئیت است که قرار است همه اشیا و کثرات با آن ایجاد شوند. از این رو همه کثرات در رأس همه اسما از او ناشی می شوند. الوهیت الله با چنین ویژگی، تنها در صورتی ظاهر می شود که جامع همه صفات و در رأس آنها، چهار اسم حیات، قدرت، علم و اراده باشد؛ زیرا توجه ایجادی بدون این اسما ممکن نیست. به بیان دیگر، در الوهیت است که همه اسما به صورت مندمج موجودند و همه این اسما از او پدید می آیند. البته به این صورت که نخست آن چهار اسم اصلی و سپس دیگر اسما و حقایق مربوط، از آن ناشی می شوند. بنابراین سر سلسله اسما در تعیین ثانی و کلی ترین اسم به معنای حقیقی آن که بالاتر از آن اسمی نیست - اسم اعظم حقیقی - اسم الله است (یزدان پناه، ۱۳۹۱ ش: ۴۵۵).

اسم الله واجد احدیت جمع همه اسما است، چون الوهیت بر حقایق کلی ای که منشأ همه اسما هستند و عبارتند از: حیات، علم، اراده و قدرت، را شامل است؛ زیرا الوهیت برای ذاتی که دارای حیات، علم، اراده و قدرت نباشد تحقق نمی یابد و ما نمی توانیم اله را جز به این صورت تصور کنیم (جندی، ۱۴۲۳ ق: ۵۱).

#### مدبر بودن اسم جامع «الله» برای امور

اسم جامع الله تدبیرکننده امور می باشد؛ زیرا الوهیت و تدبیر و تمشیت امور، تنها برای ذاتی میسور است که چهار صفت اصلی حیات و علم و اراده و قدرت را دارا باشد و این چهار صفت امهات و اصول و ریشه های مابقی صفات و اسما بوده و همه آنها در بطن این چهار صفت، متحقق بوده و از آنها منتشی می شوند، بنابراین چون اسم الله مشتمل بر تمام صفات می باشد، پس چهار صفت مذکور را که برای تدبیر امور لازم است، دارا می باشد لذا اسم جامع الله تدبیرکننده امور می باشد (همان).

#### مظهریت انسان کامل برای اسم جامع «الله»

برای هر اسمی از اسماء الهی صورتی در تعیین ثانی وجود دارد که به آن ماهیت و عین ثابت می گویند و برای هر کدام از آنها صورتی خارجی موجود می باشد که آنان را مظاهر و موجودات خارجی می خوانند. و آن اسما ارباب آن مظاهر هستند و آن مظاهر مربوط آنان است. نیز حقیقت محمدیه ﷺ مظهر اسم جامع الله است و اسم الله ربّ آن است. و از آن فیض و استمداد بر جمیع اسما هست. حقیقت محمدیه ﷺ همان حقیقتی است که تمام صور عالم را به واسطه ربی (اسم جامع الله) که در آن ظاهر است، که همان رب الارباب است، تربیت می کند؛ زیرا آن حقیقت است که در این مظاهر ظاهر است (قیصری، ۱۳۷۵ ش: ۱۲۷).

در واقع اسمای الهی برای انسان کامل به منزله قوا برای روح است که او از طریق این اسما عالم را تدبیر می‌کند؛ همان‌گونه که روح به واسطه قوا بدن را تدبیر می‌کند.

### الله ذاتی و وصفی

اهل معرفت اسم الله را دو قسم می‌دانند: الله ذاتی و الله وصفی. الله ذاتی به مقام ذات حق تعالی اشاره دارد. اما الله وصفی اسم عرفانی است. در واقع الله وصفی همان اسم جامع الله است. لذا قیصری بیان می‌کند:

ذکر الشیخ اسم الله اسم للذات من حیث هی هی باعتبار و اسمها من حیث احاطتها  
لجميع الاسماء و الصفات باعتبار آخر و هو اتصافها بالمرتبه الالهیه و هو اعظم الاسماء و  
اشرفها (همان: ۲۹۲).

ابن عربی متذکر شد الله «من حیث هی هی» اسم برای ذات است (الله ذاتی)؛ اما از جهت احاطه اش برای جمیع اسما و صفات اعتبار دیگری دارد و آن اتصاف حق به مرتبه الوهیت هست (الله وصفی). و آن بزرگ‌ترین و شریف‌ترین اسما است.

با توجه به این توضیحات منظور از این‌که می‌گوئیم اهل‌البیت علیهم‌السلام مظهر اسم جامع الله هستند، الله وصفی است نه الله ذاتی.

### اثبات ولایت اهل‌البیت علیهم‌السلام بر تمام موجودات

در ابتدا معنای ولایت را بررسی می‌کنیم:

لغت‌شناسان کلمه ولایت را به معنای سرپرستی، عهده‌داری امور، سلطه، استیلا، رهبری و زمام‌داری معنا کرده‌اند. راغب اصفهانی می‌نویسد:

ولایت؛ یعنی یاری کردن. و ولایت؛ یعنی زمامداری و سرپرستی امور. گفته شده است که ولایت مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن «سرپرستی» است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش: ۸۸۷).

ابن اثیر بیان می‌کند:

ولئ؛ یعنی یاور... و هر کس امری را بر عهده گیرد، «مولی و ولی آن است» سپس می‌گوید: «و از همین قبیل است سخن عمر که به علی علیه السلام گفت: «تو مولای هر مؤمنی شدی»؛ یعنی ولی مومنان گشتی»... و همچنین است حدیث «أیما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل» اگر زنی ازدواج کند بدون اذن سرپرست اش، نکاحش باطل است (ابن اثیر، ۱۳۶۷ ش: ج ۵، ۲۲۸).

در *لسان العرب* آمده «ولی در اسماء الهی به معنای ناصر هست و گفته شده به خدا ولی می‌گویند؛ زیرا متولی امور مخلوقات می‌باشد و از اسماء الهی والی است؛ زیرا مالک تمام اشیا و متصرف در آنها می‌باشد... و ولی یتیم کسی است که امورش را عهده دار می‌شود» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ۴۰۷).

پس از آن‌که بیان شد معنای «ولایت» در لغت به معنای سرپرست و تدبیرکننده امور مولی علیه می‌باشد و بیان شد که انسان کامل مظهر اسم جامع الله می‌باشد. و همچنین گفته شد که خداوند متعال امر تدبیر عالم را به واسطه اسم جامع الله به انجام می‌رساند، پس چون انسان کامل مظهر اسم جامع الله می‌باشد، در واقع انسان کامل تدبیرکننده عالم به اذن الله می‌باشد؛ در نتیجه یکی از شئون انسان کامل ولایت بر تمام ما سوی الله می‌باشد.

#### رابطه حقیقت محمدی ﷺ با انبیاء و اولیاء

قیصری در این مورد بیان می‌کند مدار احکام عالم بر محور انسان کامل می‌باشد. او مرکز دایره وجود از ازل تا ابد می‌باشد. به اعتبار حکم وحدت واحد است، که همان حقیقت محمدیه ﷺ می‌باشد و به اعتبار حکم کثرت، متعدد می‌باشد؛ پس پیوسته در این مرتبه یکی از انسان‌های کامل استقرار دارد تا این‌که به واسطه او این ترتیب و نظام حفظ شود چنانچه در قرآن کریم آمده است «و لکل قوم هاد»<sup>۱</sup> تا این‌که این سلسله به خاتم الاولیاء ختم شود، که او خاتم ولایت مطلقه می‌باشد پس هنگامی که این دایره کامل شود، به اقتضای اسم باطن خداوند، قیامت برپا می‌شود (قیصری، ۱۳۷۵ش: ۱۲۹).

این بیان کاملاً با روایاتی که در شیعه آمده مثل «لو خلت الارض طرفة عین من حجة لساخت بأهلها» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲۳، ۲۹) - اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی شود تمام اهل خود را فرو می‌برد - منطبق می‌باشد.

#### نتیجه‌گیری

فهم نادرست قاعده الواحد باعث شده مخالفت‌های بسیاری با فلاسفه صورت بگیرد، درحالی‌که اگر کسی «قاعده الواحد» را درست بفهمد، حتماً تصدیق خواهد کرد. قاعده الواحد نه تنها قدرت حق تعالی را محدود نمی‌کند، بلکه عظمت قدرت خداوند را بیشتر ملموس می‌کند،

۱. برای هر امتی یک هادی وجود دارد (رعد: ۷).



که چگونه با یک اراده موجودی خلق می‌کند که شامل تمام ممکنات در همه مراتب وجود، می‌شود. قاعده الواحد کاربردهای زیادی دارد که در این مقاله یکی از کاربردهای آن نشان داده شد و آن اثبات ولایت انسان کامل بر تمام موجودات از طریق این قاعده بود؛ زیرا از آنجایی که حقیقت ولایت به معنای سرپرستی امور می‌باشد و خداوند امر تدبیر عالم را به واسطه اسم جامع الله به انجام می‌رساند و انسان کامل براساس قاعده الواحد مظهر اسم جامع الله می‌باشد در واقع انسان کامل تدبیرکننده عالم به اذن الله می‌باشد؛ در نتیجه یکی از شئون انسان کامل که واسطه فیض بین حق و خلق می‌باشد، ولایت بر تمام ما سوی الله است.

### منابع

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبة*، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، اول.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷ش)، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، محقق و مصحح: محمود محمد طناحی، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چهارم.
۳. ابن بابویه، علی بن حسین (۱۴۰۴ق)، *الإمامة والتبصرة من الحيرة*، محقق و مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم: مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، اول.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، محقق: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲ش)، *الخصال*، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، اول.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین وتمام النعمة*، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، دوم.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ق)، *التوحید*، مصحح: هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، اول.
۸. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *معانی الأخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم.
۱۰. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۰۹ق)، *اقبال الاعمال*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۳۵۶ش)، *کامل الزیارات*، محقق و مصحح: عبدالحسین امینی، نجف اشرف: دارالمرتضویه، اول.

١٢. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير، محقق و مصحح: جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول.
١٣. ابن منظور، محمد بن مکرم (١٤١٤ق)، لسان العرب، محقق و مصحح: جمال الدین میردامادی، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع / دارصادر، سوم.
١٤. اربلی، علی بن عیسی (١٣٨١ق)، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط القديمة)، محقق و مصحح: هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی هاشمی، اول.
١٥. امینی نژاد، علی (١٣٩٩ش)، شرح بدایة الحکمة، قم: آل احمد.
١٦. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (١٤١٠ق)، غرر الحکم و درر الکلم، مصحح: سیدمهدی رجائی، قم: دارالکتاب الإسلامی، دوم.
١٧. جامی، عبدالرحمان (١٣٧٥ش)، نقد النصوص فی شرح نقوش الفصوص، مصحح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
١٨. جامی، عبدالرحمن (١٣٨٣ش)، اشعه اللمعات، محقق: هادی رستگار مقدم گوهری، قم: بوستان کتاب، اول.
١٩. جندی، مویدالدین (١٤٢٣ق)، شرح فصوص الحکم، مصحح: سیدجلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
٢٠. حافظ برسی، رجب بن محمد (١٤٢٢ق)، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، بیروت: اعلمی، اول.
٢١. حلی، حسن بن سلیمان بن محمد (١٤٢١ق)، مختصر البصائر، محقق و مصحح: مشتاق مظفر، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ول.
٢٢. خویی، ابوالقاسم (١٤١٣ق)، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، بی جا: بی نا، پنجم.
٢٣. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (١٣٧٤ش)، مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوی، دوم.
٢٤. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (١٣٦٢ش)، المشاعر، تهران: کتابخانه طهوری، دوم.
٢٥. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (١٩٨١م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث، سوم.
٢٦. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (١٣٨٣ش)، شرح أصول الکافی، محقق و مصحح: محمد خواجهی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، اول.
٢٧. صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، محقق و مصحح: محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، دوم.

۲۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۹ش)، *بداية الحكمة*، شارح: علی امینی نژاد، تهران: انتشارات آل احمد، اول.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، محقق و مصحح: محمدباقر خراسان، بی جا: نشر مرتضی، اول.
۳۰. طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵ش)، *شرح الاشارات والتنبیها للمحقق الطوسی*، قم: نشر البلاغة، اول.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان)*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چهارم.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق)، *الغیبة (کتاب الغیبة للحجة)*، محقق و مصحح: عبدالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: دارالمعارف الإسلامیه، اول.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق)، *مصباح المتهدد*، بیروت: مؤسسة فقه الشیعه.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، *الأمالی*، قم: دارالثقافة.
۳۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، *العین*، قم: نشر هجرت، قم.
۳۶. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، *تفسیر قمی*، محقق و مصحح: طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، سوم.
۳۷. قیصری، داوود (۱۳۷۵ش)، *شرح فصوص الحکم*، مصحح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، اول.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹ش)، *الکافی*، ترجمه: سید جواد مصطفوی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چهارم.
۴۰. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم.
۴۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ*، محقق و مصحح: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، دوم.
۴۲. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی (۱۴۰۶ق)، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، محقق و مصحح: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهازدی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، دوم.
۴۳. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش)، *رجال*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ششم.

۴۴. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۰ق)، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)*، ترجمه: حسن حسن‌زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، محقق و مصحح: ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه‌الاسلامیه، چهارم.
۴۵. یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۳۹۱ش)، *اصول و مبانی عرفان نظری*، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، سوم.
۴۶. مقاله «آیا زیارت جامعه کبیره به لحاظ سندی مورد پذیرش است؟»، مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر علیه السلام: <http://www.valiasr-aj.com/persian/shownews.php?idnews=10083>.

